

رجال دوره قاجاریه

عزیز خان سردار کل مگری

(حدود ۱۲۰۷ - ۱۲۸۷ قمری)

یکی از مشاهیر رجال دوره قاجاریه که از اواسط سلطنت محمدشاه تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه یعنی متجاوز از سی سال در مشاغل عمده سر میکرده و بعللی از جمله بعلت کفایت و قساوت شهرتی پیدا کرده عزیز خان سردار کل مگری است . ما در این مقاله اطلاعات متفرقی را که راجع باحوال او جمع آوری کرده ایم در دسترس خوانندگان محترم خود میگذاریم .

۱- ایل مگری

عزیز خان منسوب بیکی از قبایل مگری است و مگری نام چندقبیله از قبایل کردان ایرانی است که در دو ناحیه سردشت و ساوجبلاغ آذربایجان متفرقند و چون اکثر ایشان ساکن ساوجبلاغ اند این ولایت را بهمین علت ساوجبلاغ مگری میخوانند .
بادعای شرف خان بدایسی مؤلف شرفنامه (ج ۱ ص ۲۸۸ از چاپ پترزبورگ)
عشایر مگری از منتسبین قبایل مکر به اند که سابقاً در حوالی شهر زور در الجزیره ساکن بوده و از آنجا کوچ کرده و بقره و غلبه بر ساکنین مغرب و جنوب غربی دریاچه اورمیه مستولی گردیده و در این حدود رحل اقامت افکنده اند و از ایشان اول کسی که در تاریخ نام و نشانی پیدا کرده و در ایران عشایر مختلفه مگری را تحت امر خود در آورده سیف الدین نامی بوده است .

پسر امیر سیف الدین با سم صارم معاصر طلوع کونکب اقبال شاه اسماعیل صفوی بوده و شاه اسماعیل با اینکه چندبار بقصد تسخیر مساکن عشایر مگری لشکر فرستاد

باز بادعای صاحب شرفنامه بقلع و قمع ایشان قادر نیامد و در ۹۱۲ عیدی بیک شاملو سردار شاه اسماعیل از صارم شکست یافت و در موقعیکه سلطان سلیخان عثمانی بحدود الجزیره آمد اکراد مکرری اطاعت او را گردن نهادند و صارم بعد از مردن سلطان سلیم

بحضور جانشین او سلطان سلیمانخان رفت و خود را در بلاد مکرری دست نشاندۀ او خواند .

بعد از صارم و پسران او سه تن از بنی اعمام وی مساکن کرد - نشین مکرری را بارث یافتند و این سه تن باتفاق اطاعت شاه طهماسب صفوی را پذیرفتند و خود را از زیر بار فرمان سلاطین عثمانی بیرون کشیدند .

از این تاریخ رؤسای مکرری بتناوب زمانی از سلاطین عثمانی و مدتی از پادشاهان ایران اطاعت



عزیرخان سردار کل

میکردند ولی بعلمت سنی بودن غالباً میل باطنی ایشان بطرف سلاطین عثمانی بود . خوانین کرد مکرری از پنج خاندانند و همه خود را بابامیری میخوانند و مدعیند که از نسل امیره بیک نانی مکرری اند که در عهد سلطان محمد خدا بنده یعنی در سال ۹۹۱ هجری بخدمت سلطان مراد خان ثالث رفت .

در زمان تألیف کتاب شرفنامه که سال ۱۰۰۵ هجری است این امیره بیک و پسرش شیخ حیدر بحکومت مساکن ایلات مکرری باقی بودند .

پس از فوت امیره بیک نانی و پسرش شیخ حیدر پسر این دوستی که قباد خان نام داشت حکومت یافت و قباد خان که مثل اجداد خود تبعیت سلاطین عثمانی را پذیرفته بود در سال ۱۰۱۱ که شاه عباس بزرگ بقصد راندن ترکان عثمانی از کردستان و آذربایجان بآن حدود رفت قبادخان بقتل رسید .

میرزا جعفر حقایق نگار خورموجی در کتاب حدایق الاخبار در طی وقایع سال ۱۲۷۹ در ضمن احوال عزیزخان چنین مینویسد :

« ازقراری که بخط خود سردار کل در ورقه ظهر کتابی ضبط بود و این بنده ملاحظه نمود نسب مشارالیه باین تفصیل بقبادخان مزبور منتهی میشود : عزیزخان بن محمد خان بن سام بیک بن محمود بیک بن مراد بیک بن صارم بیک بن قبادخان ، حالات این وسایط را چون درجائی ملاحظه نشد و از تقاضای استماع نرفت متعرض نگردید . »

۲ - ابتدای کار عزیزخان مکرری

عزیزخان پسر محمد سلطان مکرری در حدود ۱۲۰۷ قمری در سردشت تولد یافته و با وجود خاندادگی در ابتدای حال اهمیت و اعتباری نداشته و درگمنامی و بیچارگی سر میکرده تا آنکه در ملازمت برادر بزرگتر خود فرج خان تبریز آمده و در آنجا برادرش فوت کرده و خود او بمناسبت آنکه درس خوانده بوده و خطی خوش داشته و با بعضی از درباریان محمد شاه قاجار ارتباطی یافته بوده با درجه یابوری در فوج ششم تبریز وارد شده است .

در لشکرکشی محمد شاه بهرات در سال ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ عزیزخان نیز از جمله سران سپاهی بود که با فوج مزبور بمحاصره هرات رفته بودند . در این تاریخ عزیزخان رتبه سرهنگی فوج ششم تبریز را داشت .

در ۱۵ رمضان ۱۲۵۳ که هرات در محاصره لشکریان محمد شاه بود و از جانب ایشان بقلعه شهر پی در پی حمله بعمل می آمد یار محمد خان وزیر کاهران میرزا

امیریای هرات از محمد شاه امان خواست و مستدعی شد که کسی از جانب شاه بداخل هرات بیاید تا محصورین تسلیم او شوند .

بامحمد شاه عزیزخان سرهنگ بداخل هرات رفت و دو روز با یارمحمدخان و کامران میرزا مشغول گفتگو بود ، با عرایض آن دو نفر و جمعی از بزرگان افغان باردوی شاهی برگشت ، معلوم شد که یارمحمدخان و کامران میرزا میخواهند بوعده فرستادن پول و پیشکش و غیره قشون ایران را از سر محاصره هرات منصرف کنند و کماکان در هرات باستقلال واستبداد باقی باشند ، شاه پیشنهاد های ایشان را نپذیرفت و محاصره هرات و حمله بآن از طرف سپاهیان ایران همچنان ادامه یافت .

مؤلف تذکره حدیقه الشعراء مینویسد که عزیزخان مگری اظهار فقر و درویشی میکرد و نسبت بمیرزا نظرعلی حکیمباشی قزوینی اظهار ارادت مینمود و این میرزا نظرعلی که داماد فتحعلی شاه مردی دنیا دار و جاه طلب بود و در سال ۱۲۶۱ از طرف محمد شاه پیرداخت هزار تومان جریمه محکوم و بقم تبعیدگردید. در هنگامه بین مردن این پادشاه و رسیدن ناصرالدین شاه بخیال صدارت از قم بطهران حرکت نمود و با مر میرزا نقیخان امیر کبیر باردیگر بآن شهر رانده شد غالباً در کارهای دولتی دخالت میکرد و واسطه رساندن مردم بمقامات بالاتر میشد .

در سال ۱۲۵۶ که مردم فارس برفریدون میرزا فرمانفرما والی فارس شوریده بودند محمد شاه میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوانخانه عدلیه پدراجی میرزا حسینخان سپهسالار و یحیی خان مشیرالدوله را برای تحقیق آن قضیه مأمور شیراز کرد ، میرزا نظرعلی حکیمباشی عزیزخان را بمیرزا نبی خان امیر دیوان معرفی نمود و امیر دیوان بتوصیه حکیمباشی عزیزخان را با خود بشیراز آورد ریش سفیدی همراهان خود را باو سپرد .

در سال ۱۲۵۹ که میرزا نبی خان امیر دیوان باستقلال والی فارس شد باز عزیزخان مگری را با خود بشیراز آورد و سال بعد که امیر دیوان از حکومت فارس معزول

و حسینخان مقدم مراغه‌ای ملقب بنظام‌الدوله که بجای او معین‌گردید بار دیگر میرزا نظرعلی واسطه سفارش عزیزخان بوالی جدید شد و نظام‌الدوله که خود نیز از آذربایجان با عزیزخان آشنائی داشت، او را همان سمت ریش سفیدی درخانه خود داد و کمی بعد تحویلدار نظامش کرد و سرهنگی فوج چهارم تبریز را نیز در عهدش او گذاشت.

بعد از رسیدن خیرجلوس ناصرالدین‌شاه بسطنت و نصب میرزا تقیخان امیرکبیر بصدارت حسینخان نظام‌الدوله از شیراز تحف و هدایائی بطهران پیش امیرفرستاد ولی امیر که با نظام‌الدوله صفائی نداشت فرستاده او را پذیرفت و چون مردم شیراز دانستند که امیر با نظام‌الدوله برسرلطف نیست بنحریک حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملک و محمد قلیخان ایل بیگی بر نظام‌الدوله شوریدند و باو تکلیف کردند که فارس را ترک کند، ما ذیلاً شرحی را که مؤلف فارس نامه ناصری در شرح این واقعه مینویسد نقل میکنیم:

« چون نظام‌الدوله قوه جنگ با سی هزار نفر نداشت و بی اجازه امنای دولت نمیتوانست بجانب دارالخلافت شود جواب پیام را بزمانه سازی داد که حق سخن همانست که گفته‌اید، در تدارک سفر دارالخلافت هستم لیکن موجب سه ماهه این سرباز و تویچی حاضر که باید با من بدارالخلافت بیایند نقد بدهید و قبض دیوانی بگریید که اگر در عرض راه آذوقه و سیورسات بما ندهند بقیمت عادله بگیریم و دوست نفر شتر مرا که باز رانده‌اید باز پس دهید تا بلام را بمنزل رسانند و هشت روزه مهلت دهید.

« در شبی عزیزخان مکرری سرهنگ از شهر درآمده بمنزل ایل بیگی رفته باو گفت این پیغامی که برای نظام‌الدوله داده‌اید که بتعجیل برود یا مہیای جنگ باشد با هیچ عقلی سازگار نیست برای آنکه تا این روز نام نوکری دولت بر سر اوست، اگر او را یا کسانش را کشتید لامحاله در مقام مؤاخذه دولتی خواهید بود پس موجب سه ماهه سرباز را بدهید و بهشت روزه مهلت نظام‌الدوله خواهد رفت. ایل بیگی

سخنران عزیزخان را پذیرفت و مواجب سه ماهه را نقد کارسازی داشت و عزیزخان عود بخدمت نظام الدوله نمود و درتدارك محافظت ارك و عمارت دیوانی شدند و چون روز هشتم رسید و خبری از حرکت نظام الدوله نشد فارسیان ازدادن مهلت و رسانیدن مواجب سه ماهه دوفوج سرباز پشیمان شدند و آتش فتنه را افروختند و تفنگچیان شهری نزدیک بدو هزار نفر برفرازیام مسجد و کیل و عمارات بلند شدند و بنای تفنگ انداختن را گذاشتند و سربازان آذربایجانی بر پشت باهای عمارات دیوانی سنگر بسته باستعداد تمام نشستند و راه آمد و شد میانه نوکر دیوانی و رعیت فارسی بسته شد.

« روز دیگر اشرار ده مجله شیراز متفق گشته چهار بازار و کیلی را غارت کرده متاع هندوستان و روم و چین و فرنگستان را بیغما بردند و اهالی کاروانسراهای و کیلی که هر يك مانند قلعه خدا آفرین است در محافظت خود کوشیده از شر اشرار آسوده بماندند.

« روز دیگر عزیزخان سرهنک مگری با کمال جلالت کار جنگ با فارسیان را استوار بداشت و حکم داد تا توپچیان چهار عراده توپ در میدان نعل بندان روبروی در مسجد و کیل آورده چند تیر گلوله انداختند و چند جای در مسجد و کیل که کلفتی باندازه دارد سوراخ گردید و سرباز فوج شقاقی آذربایجانی یورش آورده مسجد و کیل را از تصرف تفنگچیان شیرازی گرفتند و سه نفر سرباز و چهار نفر شیرازی کشته گشت و فوج چهارم تبریز بیام بازار و کیل که اتصالی بمسجد و کیل دارد رفته سنگر گرفته نشستند و يك عراده توپ کوچک بریام بازار بردند و در مدت دوسه روز اهالی بلوکات و ایلات و مردمان شهری بیست و پنج سنگر در برابر عمارات دیوانی و بازار مسجد و کیل ساخته در هر يك صد نفر نشستند و دوری سنگرهای فرسی از سنگر

١ - حسینخان نظام الدوله در همین وقت گرفتار تب لرزه و مرض نوبه بود

(ناسخ التواریخ)

های سرباز نزدیک بینج شش ذرع رسید و درمیانه چندین نفر از دو جانب کشته شدند
 پس ریش سفیدان شهری از نظام الدوله درخواست نمودند که عزیزخان
 سرهنگ در تکیه حافظیه حاضر گشته سخن از در مصالحت و مسالمت کنند. چون
 عزیزخان خواست از شهر بحافظیه رود چند صد سرباز با خود آورد. اهل شهر را
 گمان در افتاد که مقصود عزیزخان بدست آوردن جماعت ریش سفیدان است و الا
 این ازدحام چرا؟

ریش سفیدان شیرازی برای احتیاط در کار چند نفر تفنگچی با خود بردند
 و هنوز بحافظیه نرسیده سربازان دست تطاول دراز نمودند و درمیانه حافظیه و شیراز
 جنگ انداختند و چون آن خبر بشهریان رسید یکدفعه اهالی سنگرهای فارسی بجانب
 سنگرهای سربازپورش بردند و نظام الدوله حکم داد تا دهان توپها را گشادند و نزدیک
 پنجاه نفر از فارسیان هدف گلوله توپ گردید و ده دوازده نفر سرباز و توپچی از
 گلوله تفنگچیان فارسی کشته گشت و خون آواز توپ و تفنگ بگوش عزیزخان که
 اراده گرفتن ریش سفیدان شهری را داشت رسید بی تأمل بشتاب تمام با سرباز خود را
 بسنگرهای دیوانی رسانید و جانی تازه در قالب اهالی سنگرها درآمد.

مدت زد و خورد شورشیان فارس با لشکریان دولتی بیش از چهار روز طول
 کشید، چون این اخبار بگوش میرزا تقیخان امیر کبیر رسید بعجله امیراصلان خان
 پیشخدمت و خال شاه را برای نسکین آتش انقلاب روانه شیراز نمود و چون از او کاری
 ساخته نشد احمد خان نوائی را روانه داشت و او با رساندن احکام دولت انقلاب
 را خواباند تا آنکه بفرمان امیر کبیر بهرام میرزا معزالدوله عم ناصرالدین شاه
 در ذی الحجه ۱۲۶۴ بحکومت فارس تعیین گردید و او در رسیدن بشیراز بدستور
 امیر کبیر حسینخان نظام الدوله را محبوس کرد و عزیزخان مگری را روانه طهران نمود.

۳- عزیزخان در دوره اتابکی امیر کبیر

نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز از قول عزیزخان ابتدای خدمت او را نزد

امیر کبیر و ناصرالدین شاه در طی حکایت بالنسبه مفصلی در کتاب خود (صفحه ٢٠٧-٢٠٨) نقل میکند، ما خلاصه بیان او را با بعضی تصرفات عبارتی ذیلآمی آوریم
 باین شرح :

« همو حکایت کرد که چون شاهنشاه بتخت ملک بر آمد و میرزا تقیخان وزیر نظام اتابیک اعظم شد این خبر بشیراز رسید من بفکرت افتادم که این مرد را نیک میشناختم و خوی درشت او میدانستم گرچه بتبریز با من نیک مهربان بود و من بطانۀ او بودم چون او بارزۀ الروم بسفیری رفت من بدرگاه خلافت شدم ، این فوج چهارم بیامردی میرزا نظرعلی حکیم قزوینی گرفته بودم بدل گفتم گرچه اتابیک اعظم با من از درمهر بود روزگاریست که او برفته گفته اند هرچه از دیده برود از دل نیز برود و من این رعایت بشفاعت میرزا نظرعلی یافته ام و خبر راندن او شنیده بودم یقین اتابیک اعظم این بدل دارد و بناچار این فوج از من بستاند و بینوا شوم بمحرمان خود گفتم چه نیکو بودی اگر این دسته سپاهی بمن ماندندی ، این مالیخولیا را داشتم و دمی از خیالات دراز آسوده نبودم تا روزی قاصد دارالخلافه برسید نامه ای بود معنون بنام من بمهر اتابیک اعظم بامید و بیم بگشادم ، ملطفه ای خرد بود بخط آن بزرگ این چند کلمه : « عزیز بیا تا عزیزت کنم » باز برفتم و راه حضرت بر گرفتم براه با محرمان سخن میگفتم که این چه تواند بود گاه میگفتم افزایش منصب است سرتیپی دهد گاه میگفتم سردشت که مولد من است بمن دهد که همواره آرزومند بودم که آنجا از فرزندان بوداخان مگری منتزع شود و بمن دهند این کاری محال مینمود تا برسیدیم بدارالخلافه و از هیچ چیز آگاه نبودم و دوستان من نیز بدارالخلافه چون من بودند چون بدو فرسنگی رسیدیم سواری بستار نمودارشد از مقدمان نظامی باجنیبت ها که فرمان اتابیک اعظم پذیرده بودند مرا همه از من بمنصب بالاتر گرمی کردند و تهنیت گفتند بچندین نفر که با من رایگان بودند پنهانی اشارتی کردم که کار چیست و این نواخت بزرگ چه باشد متفق الکلمه

گفتند هیچ ندانیم مگر آنکه دیروز اتابیک فرمود فردا عزیزخان می آید پذیره شوید، بیامدیم، همه همعنان برفتم و بدرگاه فرود آمدیم و بحضرت اتابیکی شدیم و بقانون نظام سلام دادیم با دست، از رنج راه پیرسید بس گفت بحضور شاهنشاه برو برفتم بار دادند، شاهنشاه بناوخت فرمود نیکو خدمتیهای تو بهرجای اتابیک اعظم بما عرضه کرده است اکنون هنگام پاداش است ترا بتمای لشکر ایران آجودانباشی نصب کردیم، منشور و تشریف ما حاضر است برو بکارها هوشیار باش نماز آوردم و برفتم دوباره بحضرت اتابیک، فرمود ترا منزل آماده است برو و از رنج راه بیاسای، برفتم بسرای خود جای من بود. چون شب آمد مرا بخواست و بنشانند و بناوخت و گفت بدین کار سخت استوار باش و این مردم را که بروزگار حاجی میرزا آقاسی خوی گرفته اند فرومال و از کس باک مدار.

« پس بمنزل شدم سحرگاه بایوانی که آنجا بود خوانچه ها و طبههای حلاوی و شربت بنهادند و من بدانجای بصدور نشستم که چنین فرموده بود، مقدّمان لشکر از بزرگ و کوچک بیامدند و چون ساعتی بگذشت گفتند تشریف و منشور را پذیره شو، تا بیرون سرای برفتم و من تشریف پوشیده بایوان شدم. بزرگان تهنیت گفتند پس بحضرت شاهنشاه شدم تهنیت فرمود سپس بحضرت اتابیکی رفتم بناوخت و مبارک بادگفت، این بود نمره آن فکرتهای من که من این بخواب ندیده بودم.»

سرهنگی فوج چهارم تبریزی بعد از ارتقاء مقام عزیزخان پسر او علیخان سرهنگ و اگذارشد.

عزیزخان روز بروز در دستگاه امیر کبیر عزیزتر و محترم تر و در مقامی که امیر باو بخشیده بود یعنی آجودانباشی کل عساکر در حقیقت قائم مقام امیر که سمت امارت نظام یعنی فرماندهی کل قوی را داشت محسوب میشد بهمین جهت امیر غالباً در پیش

۱- قبل از عزیزخان منصب آجودانباشی با حسنعلیخان خوبی بود او در این تاریخ از این شغل معاف گردید (روضه الصغای ناصر). وفات این حسنعلیخان بسال ۱۲۷۷ اتفاق افتاده

آمد های مهم نظامی مسئولیت کار را بعهده عزیز خان میگذاشت چنانکه در قضیه شورش بایه زنجان که در ماه رجب ۱۲۶۶ شروع شد امیر تصمیم گرفت که عزیز خان را مأمور رفع غائله کند لیکن باصرار شاه و بعضی از متنفذین درباری امیر اصلا ن خان مجید الدوله خال شاه را باین سمت مأمور کرد با این حال مراقبت کلی را در عهده



میرزا فهران امین انکر پشکار سردار کل

عزیز خان گذاشت و برادر خود میرزا حسن خان وزیر نظام را هم از آذربایجان مأمور زنجان نمود .

در خلال فتنه بایه زنجان دولت ایران مطلع شد که آلکساندر ولیعهد روسیه برای سرکشی بامور قفقازیه بایروان می آید . امیر کبیر عزیز خان مگری را با سفارت

و هدایائی مأمور ایروان نمود تا ورود ولیعهد روسیه را بحدود ایران تبریک بگوید و باین وسیله در تحکیم روابط دوستی بین دودولت بکوشد.

در رسیدن بزنجان عزیزخان بهراهی میرزا حسنخان وزیر نظام برادر امیر کبیر برای جلوگیری از خونریزی بیفایده سعی کرد که با اتباع ملامحمدعلی زنجانی کنار آید و کار را بمصالحه تمام کند، لیکن متعصین بایه از یک طرف دست از عقاید خود برنداشتند و از طرف دیگر بمواعید دولتیان مطمئن نشدند بهمین نظر بعد از دوسه روز مذاکره عزیزخان از تسلیم محصورین زنجان مأیوس گردید و بمحمدخان امیر تومان کیلانی که ریاست سپاهیان مأمور زنجان را داشت در سرکوبی محصورین دستور اکید داد و خود بطرف ایروان حرکت نمود.

تفصیل سفارت عزیزخان را با ایروان مؤلف روضةالصفای ناصری چنین مینویسد :
 « چون در این هنگام معلوم افتاد که حضرت ولیعهد دولت بهیه روسیه الکسندر پاولیچ بر خست پدر معظم اعلیحضرت نیکولای پاولیچ امپراطور اعظم روسیه زیارت اوچ کلیسیای ایروان و تماشای سرحدات آن سامان توجه فرموده بواسطه قرب جوار و مواحدت دولتین علیتین فلک مدار اعلیحضرت شاهنشاه فلک جاه ایران ناصرالدین شاه قاجار غازی ابدالله سلطانه مصلحت دانست که سفیری دانا و رسولی عاقل با نامه موّت ختامه و یک قطعه نشان تمثال همایون مرصع مکلل بالماس و یک رشته حمایل آبی و بعضی تحف و هدایای مخصوص بحضرت ولیعهد معظم روانه دارد لهذا مقربالخاقان آجودانباشی افواج نظام را روانه آن سامان فرمود ...

« پس از عبور از رود ارس صاحب منصبی روسی بمیزبانی سفیر صافی ضمیر مأمور گشته در نهایت تکریم و تحریم مقربالخاقان آجودانباشی و همراهانش را هشت روز قبل از ورود ولیعهد دولت بهیه روسیه وارد ایروان نمود و در آن روز لوازم استقبال بعمل آوردند و حکمران ایروان با همه صاحب منصبان بدیدن سفیر ایران آمده شب بمیهمانی دعوت کرده دیگر روز اسمعیل خان گرجی نایب اول سفارت و خازن تنخواه

اهل نظام حسب الامر و تفریغ شده هدایا و تحف خاصه فرمانروای قفقاز را رسانید معزز و مکرم پس از شش روز بایروان باز آمد .

« حضرت ولیعهد در کمال محبت و مهربانی تحف و هدایا را گرفته اظهار خوشوقتی فرمود و اجزای سفارت را نیز فرداً فرداً پرسیده و شناخته و مورد التفات خود ساخته پس از انصراف از حضور کنیز بهدوف^۱ که از اجله سرداران روسیه بود از جانب حضرت ولیعهد دیدن و پرسش سفیر خطیر آمده ابلاغ ملاطفت نموده بازگشت مع القصد پس از اتمام امر و انجام کار و جواب نامه و عطیات خاصه با جزای سفارت و میزبانی حکمران ایروان دیگر باره مقرب الخاقان آجودانباشی از ایروان بآذربایجان آمده بنظم امور افواج آن ولایات پرداخته پس از خدمت باز آمد . »

ورود عزیزخان از این مأموریت خود بطهران در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی ۱۲۶۷ اتفاق افتاده ، روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره هفتم بتاریخ هفدهم جمادی الاولی در این خصوص چنین مینویسد :

« عالیجناب مقرب الخاقان عزیزخان آجودانباشی عساکر منصوره که بواسطه اتحاد فیما بین دولتین از جانب سنی الجوانب اعلی حضرت پادشاهی برای مزید اتحاد باحوالپرسی و منزل مبارکی نواب ولیعهد امپراطوری که بصفحات ایروان آمده بودند رفته بود و از ایروان مراجعت نموده چندی برای نظم و سرکشی قشون آذربایجان در آن طرفها توقف نموده در روز پنجشنبه نهم جمادی الاول وارد دارالخلافه گردیده شرفیاب حضور همایون سرکار اعلی حضرت پادشاهی و مورد الطاف و نوازشات نامتناهی گردید . »

روز شنبه غره رجب ۱۲۷۶ که ناصرالدین شاه بهمراهی میرزا تقیخان امیرکبیر عازم سفر عراق گردید و نیابت خود را در بای تخت بهرام میرزا معزالدوله وا گذاشت عزیزخان آجودانباشی بجهت نظم قشون و شهر و ازگ در طهران ماند و در حقیقت

اختیار تمام کارهای لشکری و کشوری در دست او قرار گرفت .

بعد از معزول شدن میرزا تقیخان از صدارت که در روز ۲۱ محرم ۱۲۶۸ اتفاق افتاد عزیزخان همچنان بر سر کار خود برقرار مانده و میرزا آقاخان نوری که باطناً با کسان و بستگان و برآوردگان امیر کبیر دشمنی داشت بعلت علاقه شاه بعزیزخان و حسن کفایتی که در اداره امر قشون و تربیت افراد آن از او بظهور رسیده و چند بار عنایت و خلعت از شاه دیده بود جرأت نمیکرد که با او مخالفت خود را ظاهر سازد ناچار با عزیزخان بظاهر سازی میرفت تا فرصتی بدست آرد و تیشه بریشه نفوذ و اقتدار او بزند .

۴ - دوره سردار کلی عزیزخان

بعد از عزل و قتل امیر کبیر عزیزخان در منصب آجودانی کل سپاه مستقل گردید و در سال بعد یعنی در ماه رجب ۱۲۶۹ بفرمان شاه او را مقام «سردار کل عساکر منصوره» دادند و از این تاریخ بیعد است که عزیزخان بسردار کل معروف گردیده .

اگرچه منصب سردار کلی بعزیزخان در اواخر رجب ۱۲۶۹ از طرف شاه عطا شده بود ولی بعلت بروز وبا و حرکت شاه بدامنه های البرز و لار این کار تا اوایل ذی القعدة صورت رسمیت پیدا نکرد .

پس از رفع وبا از طهران و مراجعت شاه بیای تخت چون منظور او این بود که ارکان دولت و اعیان حضرت و بزرگان و سران لشکر از این عنایت شاهانه استحضار حاصل نمایند و بعزیزخان مبارکباد بگویند بر حسب امر شاه میرزا آقاخان صدراعظم در روز سه شنبه سوّم ذی القعدة ۱۲۶۹ مجلس مفصلی ترتیب داد و فرمان سرداری عزیزخان در مقابل جمیع سران سیاهی و فرماندهان لشکری خوانده شد و حمایل سرداری کل و نشان تمشال همایون را ببیکر عزیزخان آویختند و همه باو مبارکباد گفتند . روز هفتم همین ماه سردار کل باهراشاه با بیست عراده توپ و یکعده از لشکریان

مقیم طهران از پای تخت عازم سلطانیه شد تا با سپاهیان دیگری که از سایر نقاط آنجا می آیند در حضور ناصرالدین شاه سان بدهند .

این سان که در آن ۳۰۰۰۰ پیاده و ۱۰۰۰۰ سواره شرکت داشتند در روز چهارم ذی الحجه از سال مزبور وقوع یافت .

کفایت و زحمات عزیزخان سردار کل در این سان عظیم مورد رضا و عنایت شاه واقع شد و شاه یکی از اسبهای نامی خوب خود را برای نمودن محبت خود سردار کل بخشید .

نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز مینویسد :

« بدان سال که شاهنشاه بچمن سلطانیه بود من آنجا بودم ، بیشتر از هزار سپاه آنجا بود ، عزیزخان اردوئی بقانون هندسی کرده بود که خیم این لشکر چنان برپای کرده بودند که از هیچ سوی راه نبود ، از دو دروازه آن نگاهبان داشت که بی حکم و نشان سردار دخول و خروج جاننداری محال بود .

« این حشمت برخلاف رأی صدر اعظم ایران بود ، کینه این مرد نامدار بدل گرفت تا دست یافت و او را برافکند . »

در اوایل سال ۱۲۷۰ موقعیکه روابط بین دو دولت روسیه و عثمانی تیره شد ژنرال بییدوف روسی بفرماندهی سپاهی بنخجوان آمد تا در صورت بروز جنگ بین دولتین از طریق ولایات بایزید و ارزنة الروم بخاک عثمانی حمله بیاورد .

این فرمانده روسی مأمور مخصوصی بطهران فرستاد تا بوسیله وزیر مختار روس پیشنهاد هائی برای وارد کردن ایران در جنگ بیاری روسیه و برضد عثمانی تقدیم ناصرالدین شاه نماید .

خلاصه پیشنهاد هائی که بتوسط دالکوروکی^۱ سفیر روس در يك جلسه خصوصی محرمانه تقدیم پادشاه ایران شد این بود که دولت ایران دولشکر یکی از حدود

آذربایجان بظرف بایزید دیگری از سرحد کرمانشاه بسمت بغداد روانه دارد. بعد از مغلوب شدن عثمانی و عقد صلح دولت عثمانی مجبور خواهد شد که یا کلیه ولایاتی را که ایران از جنگ عثمانی بدر آورده از جمله مشهد متبرکه بایران واگذار یا اینکه هر سال مبلغی خراج بایران پردازد. روسیه نیز در عوض آنچه را هنوز از بابت بقیه غرامات ترکمانچای از ایران مطالبه دارد باین دولت خواهد بخشید و در تمام مدت جنگ آنچه اسلحه و پول لازم باشد در اختیار دولت ایران خواهد گذاشت. ناصرالدین شاه این پیشنهادها را بدون آنکه میرزا آقاخان صدراعظم از آنها اطلاع یا بد پذیرفت.

اما بعد از آنکه سر مطلب مکشوف شد بعلت تهدیدهای سفیر عثمانی و تحریکات میرزا آقاخان ناصرالدین شاه بتردید افتاد و نتیجه این کیفیت آن شد که در تمام دوره جنگهای بین روسیه از طرفی و دولت متحده عثمانی و فرانسه و انگلیس از طرفی دیگر دولت ایران نتوانست تصمیمی بطرفداری یکی از دو طرف بگیرد تنها کاری که ناصرالدین شاه کرد این بود که عزیزخان سردار کل را با ۴۰۰۰۰ سپاهی بسرحدات غربی آذربایجان فرستاد و میرزا محمدخان قاجار سرکشیکچی باشی نیز با ۳۰۰۰۰ نفر مأمور سرحدات کرمانشاه شد.

در همین سال ۱۲۷۰ که ناصرالدین شاه عم خود حمزه میرزا حشمةالدوله را از حکومت و میرزا فضل الله وزیر نظام نوری برادر میرزا آقاخان را از پیشکاری آذربایجان معزول و بطهران احضار کرد بعزیزخان سردار کل که در خوی مقیم بود امر شد که بتبریز بیاید و تارسیدن فریدون میرزا نصرهالدوله والی جدید آذربایجان و میرزا صادق قائم مقام برادر زاده میرزا آقاخان و میرزا فضل الله پیشکار او از امور ایالت کفالت کند.

درغیب عزیزخان سردار کل میرزا آقاخان صدراعظم که هیچوقت در باطن با این مرد صفائی نداشت ذهن شاه را کاملاً مشوب کرد بطوریکه بمحض برگشتن

سردار کل بظهران میرزا آقاخان که قبلاً زمینہ را برای عزل عزیز خان فراهم کرده و شاه را کاملاً باخود همراه نموده بود بقول مؤلف ناسخ التواریخ: «بفرمود تا جریمه او را در کار دولت جریده کردند و گناه شناخته او از چهل افزون بشمار آمد که کیفر هر یک جداگانه منشور عزل و عزات و مثال عقاب و نکال او میکرد».

بالآخره میرزا آقاخان در بیستم شوال ۱۲۷۳ فرمان عزل عزیزخان را از جمیع مناصب و شؤن از ناصرالدین شاه گرفت و آنرا بدست حاجی علیخان حاجب الدوله قاتل امیر کبیر داد تا مقابل بزرگان شاهزادگان و صاحب منصبان و مستوفیان خواند، اینست عین آن فرمان:

«جناب صدراعظم ما نظم تمامت امور و کفایت جمهور را با شما محوّل و موکول فرموده ایم و زشت و زیبای مملکت را از شما میدانیم و ساختن کارسپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام و قورخانه و توپخانه و مدرسه و ارتفاع منال دیوان را از شما میخواهیم و بر شما واجب است که بفزایش رونق دین و دولت خاطر ما را آسایش دهی.

«چون عزیزخان مکرری سردار سابق موافق این جریده معاصی او بحساب آمده گناه کرده حضرت است و لشکر را که پادشاهان تقویم دولت بدان توانند کرد بدست معاطلت و غفلت باز داد چندانکه نظام سپاهی قرین تباهی افتاد امروز که بیستم شوال است او را از منصب سرداری و وزارت نظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام که او را بود فرود آوردیم تا از این پس مقیم خانه و ملازم کاشانه خویش باشد و بر شماست که هر که را بصلاح و صواب نزدیک دانی بجای او منصوب داری».

میرزا آقاخان که توطئه اش در عزل عزیزخان بنتیجه رسیده بود برای وزارت لشکر فقط پسریکفایت پانزده ساله خود میرزا داود خان را «بصلاح و صواب نزدیک دانست» و او را در این مقام جانشین عزیزخان کرد و عزیزخان ببرگشتن بسردهشت و اقامت در آنجا مجبور شد و در محرم ۱۲۷۴ بان صوب حرکت کرد. چون میرزا آقاخان

از آن بیم داشت که شاه از کرده پشیمان شود و بار دیگر عزیزخان را بمقام اول برگرداند دره و قعیکه برادرزاده اش میرزا فضل الله وزیر نظام بعد از عزل میرزا صادق قائم مقام بار دیگر پیشکاری آذربایجان مأمور گشت باو دستور داد که عزیزخان را از سردشت بتبریز بخواهد و بیهانه مطالبه مال سردشت هر چه میتواند درازیت و آزار او بکوشد.

نادر میرزا میگوید: «وزیر نظام پیری نیک سیرت و جهان دیده بود بر این بزرگ مرد سخت نگرفت گرچه بظاهر درشتی کردی. من روزی بیاغ نجفقلیخان رفتم که وزیر نظام آنجا بود، سردار نالان بود وزیر را پریشان حال دیدم که پی در پی پزشکان را همی طلبید و بیالین بیمار همی فرستاد و سفارش همی کرد که نیک بنگرید که معالجت خطا نشود. من از این دلسوزی وزیر نظام حیرتی داشتم و بیخبر بودم از درون پرده،

«پس از آنکه آن مرد بهبودی یافت و برفت از تقه ای شنیدم که وزیر نظام یزدان را سپاس همیگفت که سردار از اینجا سلامت برفت، گفت پرسیدم که این سپاس و حمد چرا کنی بخندید و گفت این برادر کور من با این مرد سخت دشمن است و بخون او تشنه بمن سفارش کرده بود که چون بتبریز رسی عزیزخان را بطلب و براو درشتی کن و فروبیچ حق یا ناحق مالی باسم منال سردشت از او بطلب و او را بروز و شب هیچ آسوده مگذار، باشد بغیرت او ننگجد و تحمل نکند یا از اندوه بمیرد یا چیزی از زرها خورد و خود را برهاند و من از تشویش بمیرم و مرا این درست است که شاهنشاه را با او نظری نهانی است و شنیدم که یک دو بار نهان از من خطی بدو نگاشته و بیمناکم از آنکه ناگاه او را طلبید، آنوقت کارها همه تباه است لاجرم من بظاهر نتوانستم فرمان نبرم او را بیاوردم و درشتیها همه برای مصلحت کردم و پنهان او را از خود مطمئن کرده بودم، اگر او بدین بیماری مرده بود نام من زشت شدی و شاهنشاه کین من بدل گرفتی».

بعد از آنکه در بیستم محرم ۱۲۷۵ میرزا آقاخان نوری و جمیع کسان او از کار برکنار شدند و بحکم شاه شش وزارتخانه تأسیس و میرزا جعفرخان مشیرالدوله بریاست دارالشوری تعیین گردید چون خبر مرگ عزیزخان شایع شده بود ناصرالدینشاه وزارت جنگ و سپهسالاری قشون را در عهده میرزا محمدخان کشیکچی باشی گذاشت ولی بعد از آنکه خبر سلامت او بشاه رسید بطهران احضارش کرد و باردیگر سرداری کل سپاه را در عهده او گذاشت و با دادن نشانها و امتیازات سابق بسمت پیشکاری بهرام میرزا معزالدوله مأمور تبریزش نمود. سپس در ۱۲۷۶ بعصویت شورای وزراء، منتخب گردید.

در ماه شوآل ۱۲۷۷ ناصرالدین شاه بهرام میرزا معزالدوله را از ایالت آذربایجان برداشت و ولیعهد و پسر خود مظفرالدین میرزا را بآنجا فرستاد و عزیزخان سردار کل را باردیگر پیشکار آذربایجان کرد و وزارت مظفرالدین میرزا را هم در عهده میرزا فتحعلی صاحب دیوان گذاشت.

ناصرالدین شاه در ۲۴ شوآل ۱۲۸۱ با صدور فرمانی اوضاع شورای وزرای سابق را برهم زد و میرزا محمدخان قاجار را که پس از انتصاب بوزارت جنگ سپهسالار لقب گرفته بود صدارت داد.

میرزا محمدخان با عزیزخان سردار کل صفائی نداشت بهمین نظر او را از تبریز احضار نمود.

مؤلف حدیقه الشعراء میگوید که عزیزخان پس از احضار از تبریز از راه عریضه ای مصدر باین بیت بسپهسالار نوشت که:

ای تو همچون مصطفی من چون عمر خدمتت را بر میان بندم کمر

و چون طایفه او از اهل سنت اند بلکه خودش هم فی الجمله متهم بود این فقره براتهامش افزود اما میرزا محمدخان با او بر سر مهربانی آمد و بزودی مراجعتش

در ۱۲۸۳ که میرزا محمد خان از صدارت عظمی معزول و بایات خراسان رفت و در آنجا بتاريخ ۱۷ صفر همین سال مرد عزیز خان سردار کل از تبریز احضار و بوزارت جنگ منصوب گردید و نصره الدوله فیروز میرزا بجای او پیشکاری آذربایجان مأمور شد .

عزیز خان سردار کل در دوره پیشکاری خود در آذربایجان يك قسمت از اوقات خود را بجمع آوری املاك و اتباع فراوان گذرانده بود و در این مأموریت نیابت او را میرزا قهرمان قمشای اصفهانی ماقب بمشیر لشکر^۱ داشت که بیست سال بود بسمت سر رشته داری کل قشون و استیفای نظام در خدمت سردار کل سر میگرد .

سردار کل بعلت علاقه ملکی که در آذربایجان پیدا کرده بود دائماً چشم بآن حدود داشت و میخواست که یا خود بآن سرزمین برگردد یا هر کس پیشکاری آنجا میروند دست نشانده او باشد، بهمین نظر بر ضد کسانی که مطیع او نبودند همه وقت تحریکات میکرد و نمیگذاشت که دوره پیشکاری دیگران دوام کند .

فریدون میرزا نصره الدوله که بر اثر همین دسیسه های عزیز خان بیش از اندک مدتی نتوانست در تبریز بماند ناچار بطهران برگشت و میرزا صادق قائم مقام باردیگر در سال ۱۲۸۴ پیشکاری تبریز رفت و او هم نتوانست زیاد مدتی بماند بلکه باستعفا مجبور گردید ، شاه این بار طهماسب میرزا مؤید الدوله پسر محمد علی میرزا دولتشاه را با اختیارات تمام در سال ۱۲۸۵ روانه تبریز نمود .

نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز در باب وقایع این زمان چنین مینویسد :

۱- این شخص که نسب خود را بپیرفناح از سرداران شاه عباس بزرگ (مقتول در ۱۰۲۵ در محاصره گرجستان) میرسانده در ۱۲۴۴ متولد شده و در ۱۲۸۰ بلقب مشیر لشکری و در ۱۲۸۴ بلقب امین لشکری منقب گردیده ، در ۱۲۹۰ با ناصرالدینشاه بفرنگ رفته و در ۱۲۹۶ وزیر گمرک و در ۱۲۹۹ بجای حسنعلیخان امیر نظام وزیر فواید عامه شده است . وفات او در طهران بتاريخ چهارم رجب ۱۳۱۰ قمری اتفاق افتاده .

شاهنشاه پیشکاری آذربایجان از او نستاند، امین لشکر بدین کار برای فسونها میخواند
 « سردار چون بدرگاه شد و وزارت جنگ بدو حوالت رفت بدل داشت
 که حشمت او بسته بدین بود زیرا که او را بدرگاه خلافت و دستگاه وزیر جنگ
 رنگی نبود، آنجا مردم نامی بودند که او را بهیچ در نشمردندی سردار را بمال و
 دخل این ملک همی فریفت، سردار بآسانی از مال بسیار که بدین ملک پیشکار را بود
 دل بر نمیکرفت تارباست بقائم مقام دادد و با حضرت ولیعهد بیامد. سردار پنهانی
 دوستان خود را بتدبیر و حشمت او سخنها بود تا آن فتنه مسجد و بجویه بخاست
 و علما متهم شدند و قائم مقام استعفا کرد.

« سردار را حرص بیشتر شد، آن چشم داشت که پادشاه امنیت تبریز را از او
 طلبد، گفتند با آشکار گفته بود که دواسبه بتبریز رفته و فتنه ها بنشانم. بناگاه
 مؤیدالدوله مأمور شد. امین لشکر بتبریز بود و انگشت او از کار بیرون نبود و از مخصوصان
 و محرمان پیامی بدارالخلافت همی فرستاد و سردار را از پشت و روی کار آگاه میکرد
 و تحریض هم میکرد که سستی نکند و این ملک و فرمانفرمائی از دست ندهد.

« پادشاه از این کارها نیک آگاه بود و مفسدان همی شناخت، مؤیدالدوله
 را بخلوت دستور العملها فرموده بود، شاهزاده بیامد، بهمان روز ورود امین لشکر را
 بند نهاد و دیگر کارها کرد.

« سردار چون از تبریز بایران مایوس شد بفکرتهای دیگر افتاد که از مؤیدالدوله
 انتقام گیرد، یکی از آنکارها من دیدم که بضیاءالدوله^۱ بخط خود نسخ مقرر
 نوشته بود که راه با اشرار شاهسون آشفته کند و فرمان مؤیدالدوله نبرد تا
 نسکی نباشد.

۱- در باب این قضیه نادر میرزا چنین مینویسد: « بپناه محرم الحرام در امامت
 مسجدی کوچک بکوی و بجویه دوتیره علمای شهر را مناقشاتی افتاد، مریدان و هنگامه -
 جوانان چنان کردند که سه تن بیگناه براهنهایی ابلیس کشته شد، پادشاه جهان رئیس
 هر دو طرف را بدرگاه برد و قائم مقام را دیگر و قوی نماند، استفا نوشت مقبول شد.»
 ۲- یعنی محمد رحیم میرزا پسر نوزدهم عباس میرزا.

• باز شنیدم از ثقاته که بسنه اردلان طایفه اورامان عصیان کردند و دولت محتاج شد بسوق عسکر ، آنجا رزمهای بزرگ شد تا محمد بیگ اورامانی که رئیس عاصیان بود کشته و حصون آنجا مفتوح شد باهتمام معتمدالدوله فرهاد میرزا ، گفتند آن مردم را سردار محرك بود بفرمان نبردن از معتمدالدوله و سندی از سردار بدست آمد که بمحمد بیگ نوشته بود .

مؤیدالدوله پس از محبوس کردن میرزا قهرمان مشیر لشکر تفصیل تحریر کات عزیزخان و مشیر لشکر را بطهران نوشت و میرزا یوسف مستوفی الممالک هم که در این تاریخ در حقیقت سمت صدارت داشت از مؤیدالدوله طرفداری نمود و « رؤسای لشکری هم با ایشان همصدا شدند و میرزا قهرمان را باسم حساب لشکر مبلغهای گراف باقی دار کردند و ۷۰۰۰۰ تومان براو نوشتند .

• عزیز خان گفت که هیچ بر ذمه میرزا قهرمان نیست ، آنچه گرفته بمن داده اونو کوی است که از من مواجب معین میبرد و این وجه را خود بر ذمه نهاد که بدهد و این معنی خیلی از او در نظرها مستحسن افتاد ولی فایدهای بر عمل مترتب نشد ، از عمل معزول شده مأمور بتوقف در یکی از قریه های طهران گردید .

• رجال دولت بدانقدر از اورا رضی نشدند و گفتند در حساب اشتباه است بالأخره ۱۵۰۰۰۰ تومان بر ذمه او نهاده گفتند اورا که میسر نیست نقد بدهد بهتر اینست که املاکش ضبط دیوان باشد تا آنگاه که از منافع املاکش قرضش ادا شود و خود برود بسلطان آباد بماند و جزئی خرجی بقدر معاش زمان قدیمش بگیرد تا آسوده شود و چنان کردند ، املاک ضبط شد و او بتوقف سلطان آباد رفت و رفتنش در سال ۱۲۸۵ بود ، باز در ۱۲۸۶ احضار شد و در روز ورودش بر حسب امر شاهنشاه بعضی از رجال دولت اورا استقبال و در کمال احترامش وارد طهران کردند ولی کاری بدستش نبود و محترماً حرکت مینمود ، املاکش را هم بخودش وا گذاشتند تا آنگاه که شاهنشاه سفر رشت و گیلان فرمود و باو فرمودند که در مراجعت باید در قزوین حاضر باشی ، چنین جلوه

و شهرت کرد که مقصود آنست که باز بآذربایجان برود. این خبر بمؤیدالدوله رسید آنچه مقدمه ترک این قفره بود از دادن پیشکش و تعارف معمول داشت، در مراجعت بقزوین آناری از آنچه مکنون خاطرش بود ظاهر نگشت لیکن حکومت مازندران و سرتیپی همان فوج چهارم تبریز را که در شیراز داشت باو دادند و چون در ساوجبلاغ ملک زیاد بهم رسانیده بود حکومت ساوجبلاغ را هم باو دادند و او بدل گرانی قبول کرد زیرا که بعد از عزل از ریاست کل عساکر کمتر از سرداری آذربایجانرا توقع نداشت.^۱

عزیزخان سردار کل بالاخره در اوایل سال ۱۲۶۷ بآرزوی دیرینه خود یعنی پیشکاری آذربایجان نایل شد و بجای مؤیدالدوله معزول بتبریز آمد «ولی دیگر او را سطوت و شہامت نمانده بود، که خورده‌ای را میمانست پیری نیز او را دریافته و ولیمهد نیز رشیدگشته بود، میرزا رضا سردار را بکارهای خاصه دخل نداد و سخن او را وقعی نمی‌نهاد و او خاطری رنجه داشت تا بهمانسال بسرای خود در تبریز سپری شد و کالبد او ببقعه سید حمزه دفن کردند و گنبدی بر مزار آن عمارت کردند»^۲.

ناصرالدین شاه در سفرنامه کربلای خود (ص ۲۱۸) چنین مینویسد:

«روز پنجشنبه بیستم شوال ۱۲۸۷ در بای طاق اتراق شد صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی الممالک رسید که شب چهارشنبه هیجدهم شوال عزیزخان سردار

۱ - نقل از حدیقه الشعرا

۲ - ابن میرزا رضا را مؤلف تاریخ تبریز چنین معرفی میکند: «مردی بود نوری که پدر او حاجی میرزا عبدالکریم نام داشت وقتی ملازم و نویسنده مطبخ نیای ولیمهد شماع السلطنه بود. این مرد میرزا رضا نام داشت و همان شغل پدر را داشت حساب مطبخ همی نوشت هر دو چشم نیم کور و پرده آورده بدست و سر با ارتماش که سالی پنجاه تومان از دیوان ولیمهد روزی داشت اختیار بدو افتاد، او را بحضرت ولیمهد بستودند کار حساب و مقرری و مواجب و حشم خاص بدو سپردند روزی چند، آن بدنشاز. ولیمهد را بقریفت و نزدیکان همه دور شدند، هر چه خواستی کدن بزرگان درگاه را چنان بفشرد که کسی را زهره نبود بی اجازت او با ولیمهد دیدار کند یا سخنی گوید.

۳ - تاریخ تبریز.

کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است ، با اینکه سن سردار مرحوم قریب بهشتاد سال بود از فوت او بسیار افسوس خوردم .»

۵ - بعضی از خصائل و خصوصیات عزیزخان

میرزا جعفر خورموجی در کتاب حقایق الاخبار عزیز خان سردار کل را چنین معرفی مینماید :

« در پیشکاری مملکت آذربایجان بساط عدل و رأفت بگسترده و رسوم محدث و بدعت‌های مذموم را باطل گردانید و در ضبط مملکت شرط امانت و آثار صیانت و دقایق سیاست و لازمه حراست را ظاهر نمود با عامه حسن مماشات ظاهر ساخته خلعت او خاص و عام بدون مضایقه و اعلام میبوشیدند و کاس عواطف و عوارف او وضع و شریف مینوشیدند ، سرآمد صفات حمید ، و اخلاق پسندیده او کوچک دلی و تواضع است نسبت بعموم مردمان خصوص آشنایان قدیم . این شیوه مرضیه را بنوعی مرعی و مسلوک میدارد که هیچیک از ارباب فتوت دعوی برابری با او بخاطر نمی آرند .»

سردار کل با اینکه مردی با کفایت و متواضع و بخشنده و زیرک محسوب میشده از طمع و جاه طلبی و دسیسه بازی بخصوص از قساوت خالی نبوده و حکایاتی که از سخت کشیهای او در اذهان باقیست بر این جمله گواهی میدهد .

ایستویک^۱ کاردار سفارت انگلیس که او را بتاريخ ۱۴ ربیع الاول ۱۲۷۷ در تبریز

دیده بوده چنین وصف میکند :

« سردار کل یکی از خدمتگزاران پیر و قدیمی دولت ایران است ، نامش عزیزخان است و یکی از قبایل کردمنتسب و مذهبش سنی است ، با اینکه از خانواده ای شریف نیست میرزا تقیخان وزیر مشهور بعلت کفایت او را سمت آجودانباشی داد و بعد سردار کل یعنی فرمانده کل قوی شد و در ایام جنگ ما با ایران همین سمت را داشت .

« سردار کل مرد بست نمودند و درشت استخوان با چشمانی در خون گرفته و
چهره‌ای بر افروخته بطوریکه بنظر من کمتر ممکن است بجانب رحم و شفقت بگراید .
« شنیدم که همین اواخر چهارده تن راهزن را در دیوار گنج گرفته و از آن



عزیزخان سردار کل با اسبی که شاه باو بخشیده بود

چهارده تن دو نفر را پبای آویخته و آنها را بهمین شکل نگاهداشته بود
هلاک شدند .

« اگر چه شنیدن این قسم بیرحمیا انسانرا متأثر میسازد ولی باید دانست که در
ادوار تاریخی که گذشت در راهزنی و سرقت در دیوار گنج میان گذاشته‌اند

در صورتیکه مذهب مسیح مدعی است که دین رحم و شفقت است و اسلام چنین ادعائی را ندارد .

« سیاستهای معمول میان ایرانیان بسیار بیرحمانه است و عقیده ایشان اینست که باید هم چنین باشد و میگویند که با سوهان نرم هیچوقت نمیتوان زندگی را که مدتها از عمر آن میرود زدود^۱ . »

عزیزخان در ابتدا یکی از دختران امیر کبیر یعنی خواهر اعیانی میرزا احمد خان ساعدالملک را که هر دو از زن او^۲ امیر بودند در حباله نکاح داشت .

میرزا احمد خان ساعدالملک^۳ برادر زن عزیزخان در حدود سال ۱۲۸۰ بعزیزخان چنین مینویسد :

« قربانت شوم بزیارت دستخط مبارک که در جواب عریضه فدوی صادر شده بود فائز گردید . هر چه فرموده و بفرمائید بدیهی است از روی کمال مرحمت و تربیت است ، اینکه مرقوم بود در این مدت دوازده سال اعتقاد کمترین گویا چنین بوده است که از جانب خدایگانی بذل مکرمتی در حق فدوی نشده عرض و استدعا را واضحترا معروض دارد در حالتیکه اعتقاد حضرت خدایگانی در اعتقاد فدوی اینطورها باشد دیگر چه جای استدعاست تا امروز مطلقاً را که ده درجه بالاتر از آنرا که قوه حضرت خدایگانی بوده است مبذول فرمایند جسارتی نکرده است بهر چه خدمت دوازده ساله خود و حقوق چهل ساله مرحوم امیر مقتضی است بشایستگی التفاتی خواهند فرمود و تکلیف کمترین را در نوکری یا ییکاری معین خواهند فرمود که هر شبی ماهی و هر روزی سالی باین کمترین میکنند^۴ . »

عزیزخان جواب ساعدالملک را چنین مینویسد :

Three Years' Residence in Persia I, 186—۱

۲- میرزا احمد خان در سال ۱۲۷۵ بعد از عزل میرزا آقاخان سرتیپ و سال بعد بساعدالملک ملقب شد و در ۱۲۷۷ که مظفرالدین میرزا بسمت ولایت عهد بتبریز آمد مقام ریاست قشون آذربایجان را داشت .

« فرزند! نوشتجات شما طور دیگر بنظر می آید دور نیست که حق بطرف شما باشد و من ملتفت نشده باشم. آن روز در اندرون پاره حرفها شنیدم از شما پنهان نکرده در دل نگاه داشتم، بخودتان گفتم جوابی دادید ساکت شدم چکنم با این حالتها که از شما میشنوم و می بینم، کسانی که با من برخلافند با شما محرمند از آنجمله شعاع السلطنه^۱ از روزی که آمده در بیرونی و اندرونی نبوده که از من بد نگوید، با شما می نشیند خلوت میکند طومار عمل کرد آذر با بجان. غله آنجا را بشما مینماید و شما تصدیق میکنید و میرزا احمد جا و مکان را معلوم مینماید بمن مینویسی حقوق مرحوم امیر، من با مرحوم اینطور بودم چهارده سال سلطنت محمد شاه مرحوم بود چهار سالش او در ارزنة الروم بود من در شیراز، در ده سال دیگرش بهمه جهت من سه سال خانه خودم را دیدم، همه را در طهران برای رفع دشمنیها میماندم. در طهران من چه کار داشتم سرتیپ بودم سرهنگ بودم حکومت داشتم. در این اواخر که وزیر نظام شد دشمن کوچکش محمد خان امیر نظام بود که بمرحوم فرج خان^۲ گفت برادرت میرزا تقی را بر من ترجیح میدهد در طهران چه کار دارد. خلاصه از این قبیل حرفها و صدمه ها خیلی دیدیم غرض اطلاع تو بود هر طور صلاح در پیشرفت کار خودت میدانی انشاء الله خوب است. »

عزیز خان غیر از علیخان پسر کوچکی داشت بنام حسینخان که در شوال ۱۲۸۶ فوت کرد و در پیری پسر دیگری آورد بنام سیف الدینخان که چند بار بحکومت ساوجبلاغ رسید و در حدود سال ۱۳۰۸-۱۳۰۹ قمری مرد و پسرش حسینخان سرداری مگری جانشین او شد. این حسینخان در ۱۳۳۲ موقعیکه ترکان عثمانی بساوجبلاغ حمله کردند بقتل رسید.

۱- یعنی فتح الله میرزا شعاع السلطنه پسر سی و پنجم فتحلیشاه متولد نهم رجب ۱۲۲۶

۲- فرج خان چنانکه سابقاً هم نوشتیم برادر بزرگتر عزیزخان بود.